

### حوادث

ماجرای قتل در «پاتوق سیاه»

## دختر ۱۳ ساله چه رازی را فاش کرد؟

**بخش اجتماعی** – جوانی که چهار سال قبل در نزاعی به خاطر سهمیه مصرفی مواد مخدر دوستانش، جنایتی هولناک را در یک «پاتوق سیاه» رقم زد، سپیده دم یک شب‌ه گزشتۀ در زندان مرکزی مشهد به چوبه دار سپرده شد و به مجازات رسید.

این حادثه هولناک که آسیب‌های اجتماعی تلخی را نیز در زیر پوست شهر نمایان کرد، هجدهم فروردین سال ۹۵ زمانی اتفاق افتاد که دو جوان برای استعمال مواد افیونی وارد یکی از «پاتوق‌های سیاه» در منطقه حمداباد مشهد شدند.

زن جوان که شوهری معلول داشت، منزلش را به پاتوقی برای مصرف مواد مخدر تبدیل کرده بود تا از این راه درآمدی هم کسب کند.این زن جوان به همراه دختر ۱۳ ساله اش تا پاسی از شب در کنار معتادان بیدار می‌ماند و با جای از آن‌ها پذیرایی می‌کرد. اما آن شب هولناک، ماجرا به گونه‌ای دیگر رقم خورد و حادثه‌ای خونبار، سرنوشت اهالی «پاتوق سیاه» را تغییر داد.

این گزارش حاکی است، علی به همراه جوان معتاد دیگر که از ساعتی قبل به درون «پاتوق» قدم گذاشته بودند، غرق در استعمال مواد مخدر شدند غرقبه‌های سات از نیمه‌های شب گذشته بود که ناگهان سه جوان دیگر وارد پاتوق شدند. «علی» که با دیدن دوستان تازه واردش، متعجب و حیران و با فریاد ابراهیم (یکی از جوانان استعمال مواد را روی زمین گذاشت و به آن‌ها اعتراض کرد که چرا با کفش وارد خانه شده اند!) اما کسی به حرف‌های او توجه نکرد چرا که دوستان «علی» مدتی بود که برای یافتن او زمین و زمان را به هم دوخته بودند. طولی نکشید که با فریاد ابراهیم (یکی از جوانان تازه وارد) که چرا خودت را مخفی می‌کنی؟ درگیری بقیه به بقیه شروع شد و کشمکش‌ها بالا گرفت. در این میان ناگهان «علی» تیغه چاقویی را بر قفسه سینه ابراهیم فرود آورد و او را خون آلود نقش بر زمین کرد. مهممه عجبیبی بین پاتوق نشینان به راه افتاد. خون از سینه ابراهیم روی فرش می‌ریخت و دیگران از شدت وحشت جرت انجام کاری را نداشتند. آن‌ها فقط حیرت زده و با چشمانی از حلقه بیرون زده به این صحنه هولناک می‌نگریستند که «علی» با دیدن این شرایط، با به فرار گذاشت.

دیگران که لحظاتی بعد به خود آمده بودند پیکر خون آلود ابراهیم را به بیمارستان امدادی رساندند، ولی او جان خود را از دست داده بود. از سوی دیگر تعدادی از اهالی و اطرافیان ابراهیم که متوجه ماجرا شده بودند در حالی به تعقیب متهم فراری پرداختند که او قصد داشت از طریق پشت بام‌ها خود را به مکانی امن برساند و از چنگ قانون بگریزد.

این گزارش حاکیست در همین حال نیروهای کلانتری مصلای مشهد نیز که از طریق تماس شهروندان با پلیس ۱۱۰، در جریان ماجرا قرار گرفته بودند، کوچه محل وقوع جنایت را به محاصره درآوردند و با یاری اهالی به تعقیب قاتل پرداختند. آن‌ها با دادن اخطارهای قانونی، از متهم فراری خواستند تا خود را تسلیم کند، اما او همچنان به فرار ادامه داد تا این که شلیک‌های هوایی پلیس، این ماجرا را در حالی وارد مرحله جدیدی کرد که نیروهای اداره جنایی پلیس آگاهی خراسان رضوی به محل حادثه رسیدند.

متهم فراری که دیگر همه رازی‌ها گریز را بسته می‌دید و می‌دانست که اگر چند قدم بیشتر بردارد هدف گلوله قرار می‌گیرد، به ناچار خود را تسلیم پلیس کرد و حلقه‌های قانون بر دستانش گره خورد. قافلیعب و با حضور قاضی ویژه قتل عمد در صحنه وقوع جنایت، تحقیقات در این باره آغاز شد. «علی» (متهم به قتل) به قاضی حمدی نژاد گفت: شب از نیمه گذشته بود که دوستانم وارد «پاتوق» شدند. وقتی من اعتراض کردم که چرا با کفش روی فرش آمده اند؟ ابراهیم به من توهین کرد و من با هم درگیر شد. من هم چاقویی را از کمر او بیرون کشیدم و ضربه‌ای به قفسه سینه اش زدم!…

اما وقتی جوان ۲۳ ساله متوجه شد که ادعایش مورد توجه قاضی قرار نمی‌گیرد تصمیم گرفت حقیقت موضوع را بیان کند. او در ادامه اعترافاتش گفت: آن سه نفر از دوستان قدیمی من بودند که با هم مواد مصرف می‌کردیم. مدتی قبل نفری ۵۰ هزار تومان روی هم گذاشیم و به خرده فروش مواد مخدر ما مبلغ ۲۰۰ هزار تومان برایان مواد بیاوردا وقتی قافچاقی مواد مخدر را آورد، از او خواستیم همه مواد را به من تحویل بدهد. از آن روز به بعد من مواد مخدرها را مصرف می‌کردم و خودم را از دید دوستانم پنهان کرده بودم! آن‌ها هم دربه در دنبال من می‌گشتند تا سهم مصرفی خودشان را بگیرند! ولی نمی‌دانم چگونه مرا در پاتوق آن زن پیدا کردند و اوایل بامداد به طور ناگهانی وارد خانه شدند!ا به همین دلیل درگیری بین ما شروع شد که من هم با چاقو ضربه‌ای به سینه اش زدم، اما قصد کشتن او را نداشتم! فقط می‌خواستم از چنگ آن‌ها فرار کنم! و …

ادامه گزارش حاکی است در همین حال دیگر اهالی این «پاتوق سیاه» به عنوان شاهدان صحنه و درگیری مورد تحقیق مقام قضایی قرار گرفتند که در این میان دختر ۱۳ ساله زن جوان راهزای وحشتناکی را فاش کرد. او از برخی آسیب‌های اجتماعی تاسف باری در «پاتوق سیاه» رده برداشت که زیر پوست شهر و در گوشه و کنار مناطق مختلف پرمی می‌دهد. او گفت: من در کنار مادرم باید بیدار می‌ماندم تا از معتادان پذیرایی کنم!

وقتی قاضی ویژه پرونده‌های جنایی، اظهارات تکان دهنده دختر ۱۳ ساله را شنید، دستور داد برای پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی دیگر، دختران این زن جوان تحت پوشش مراکز امدادی و حمایتی قرار بگیرند. به این ترتیب پرونده جنایت در «پاتوق سیاه» به شعبه پنجم دادگاه کیفری یک خراسان رضوی ارسال شد و متهم پای میز محاکمه ایستاد.

به گزارش خبرنگاران در جلسات دادگاه که به ریاست قاضی بنده‌ای (رئیس وقت دادگاه) و مستشاری قاضی شجاع پور فدکی برگزار شد، متهم با ابراز ندامت از وقوع این حادثه تلاش کرد تا اثبات کند قصد کشتن دوستش را نداشته. اما دفاعیات او مورد قبول قضات با تجربه دادگاه قرار نگرفت و در نهایت، رای قصاص نفس وی صادر شد. با تایید این رای در شعبه نهم دیوان عالی کشور، بالاخره مقدمات اجرای حکم در دادسرای عمومی و انقلاب مشهد فراهم آمد و این قاتل ۲۷ ساله سپیده دم یک شب‌ه گزشته در حالی با حضور قضات اجرای احکام دادسرا، به چوبه دار سپرده شد که در آخرین جملات مواد افیونی را عامل تیره روزی هایش ذکر کرد و گفت: کاش هیچ وقت رنگ این هیولای ترسناک را نمی‌دیدم!

**بخش اجتماعی** – «تخت‌ها پر است. مردم منتظر خالی شدن تخت هستند. وضع خیلی خراب است، مردم باید رعایت کنند. کادر درمان خسته‌اند. نفس‌ها دیگر تنگ شده. بچه‌ها به زور این شرایط را تحمل می‌کنند. گاهی اوقات واقعاً کادر درمان نمی‌توانند نفس بکشند و مجبور می‌شوند ماسک را بردارند. اکثر بچه‌ها در بخش ما کرونا گرفتند و خیلی اوقات بدون مرخصی و با همان مریضی کار کردند. من خودم مبتلا شدم. فقط دو روز استعلاجی رفتم چون واقعاً شلوع است.

بخش آی‌سی‌وی بیمارستان نیمه تاریک است. پایم را که می‌گذارم توی بخش، انگار همه تنم بیخ می‌زند. سکوت سردی همه جا را پر کرده. از بوی درد، تنهایی و مرگی که در فضا پیچیده می‌ترسم. بخش آی‌سی‌وی اضطراری بیمارستان ۱۴تخت دارد؛ سه آی‌سی‌وی بیمارستان پر شده و مسئولان بیمارستان این بخش را به آی‌سی‌وی اضطراری تبدیل کرده‌اند. به قول کادر درمان تخت‌ها اصلاً خالی نمی‌ماند و بلافاصله تا یک مریض مرخص می‌شود – یا برای همیشه می‌رود – بیمار دیگری تختش را می‌گیرد.

توی اتاق اول دو زن روی تخت دراز کشیده‌اند، لوله‌ای در دهانشان است و خوابند، شاید هم بی‌هوش. کسی چه می‌داند. یک مانیتور کنارشان است. همان دستگاه ونتیلاتور کذایی که این روزها زیاد می‌شنویم. بیماران بدحال مبتلا به کرونا باید از این وسیله استفاده کنند تا بتوانند نفس بکشند. کرونا، موج سوم، مرگ و میر روزانه، پاییز و زمستان پرخطر و… همه این کلمات توی سرم چرخ می‌خورد. توی اتاق دیگر دو مرد بستری‌اند، دستگاه‌هایی که بهشان وصل است با قبلی‌ها فرق دارد. یکی از بیماران ماسک اکسیژنش را از روی دهان برمی‌دارد بهیار اشاره می‌کند که می‌خواهد که شما حرف بزنند. اशा می‌کند که نزدیک‌تر شوم؛ نفس‌نفس‌زنان انگار که مسیری طولانی را دیده باشد: «عینکم را بده!» خطابش به من است اما من فقط زل زده‌ام، همان‌طور بیخ‌زده. پرستار می‌دود کنارش و عینک را می‌دهد دستش. کمک می‌کند کمی جابه‌جا شود. مرد، پنجاه و چند سالی بیشتر ندارد. همچنان که به سختی نفس می‌کشد می‌گوید: «من کم توی زندگی نکشیدم، سرطان داشتم، داغ جوون دیدم، سختی خیلی کشیدم. سردی و سربالایی و سربایینی خیلی دیدم. خیلی جاهای دنیا رو دیدم اما این جور بیماری ندیدم… این هم می‌گذرد. این پرستارها فرشته‌اند. عین اینها انسان ندیده‌ام؛ شب و روز دارند کار می‌کنند، بهشت برای همین‌هاست.»

**چند روزه بستری هستید؟**

پنج روز توی خونه درد کشیدم. ۱۰ روزی هم هست بیمارستانم. راهنمایم در بیمارستان می‌گوید بهتر است زودتر از اتاق خارج شویم. به‌کندی حرکت می‌کنم. خنکم زده. بوی درد و تنهایی پیچیده در فضا فلجم کرده. به فضای نیمه تاریک بخش فکر می‌کنم؛ یعنی این مرد دوباره روشنایی خورشید را خواهد دید.

لباس ایزوله پوشیده‌ام با ماسک و شیلد. نفس کشیدن برایم سخت است. مسئولان روابط عمومی بیمارستان بارها تأکید کردند که فکر نکنم با این لباس‌ها کاملاً ایمن هستم. فضای آی‌سی‌وی کاملاً آلوده است. آنها تأکید می‌کنند هرچه زودتر کارم را تمام کنم و خارج شوم و اگر هم کارم به درازا کشید، هر بیست دقیقه از بخش بیرون بروم و در فضای آزاد نفس‌گیری کنم. نفس‌گیری از هواخوری طوری است که انگار از زیر آب بیرون آمده باشی. باز وازه‌ها هجوم می‌آورند، تنفس، تنگی نفس، کرونا، تنهایی، ونتیلاتور. یکی از کارمندان بخش روابط عمومی می‌گوید باور کنید من خیلی رعایت کردم اما باز هم مبتلا شدم، خیلی مراقب باشید.

خانم سرپرستار بخش آی‌سی‌وی اضطراری این بخش، فقط ماسک زده و لباس ایزوله هم به تن ندارد. او با خوشرویی زیاد حرف می‌زند: «می‌بینی چقدر حرکت کردن و کار کردن با این لباس‌ها سخت است؟ حالا فکر کن بچه‌های ما گاهی روزی ۱۲ تا ۱۸ ساعت مسجونند با این تجهیزات کار کنند. کادر درمان خسته‌اند. نفس‌ها دیگر تنگ شده. بچه‌ها به زور این شرایط را تحمل می‌کنند.»

برایم از شرایط ناگوار این روزها می‌گویند و هر باز به این جمله برمی‌گردد که وضع خیلی خراب است: «تخت‌ها پر است. مردم منتظر خالی شدن تخت هستند. وضع خیلی خراب است، مردم باید رعایت کنند. کادر درمان خسته‌اند. نفس‌ها دیگر تنگ شده. بچه‌ها به زور این شرایط را تحمل می‌کنند. گاهی اوقات واقعاً کادر درمان نمی‌توانند نفس بکشند و مجبور می‌شوند ماسک را بردارند. اکثر بچه‌ها در بخش ما کرونا گرفتند و خیلی اوقات بدون مرخصی و با همان مریضی کار کردند. من خودم مبتلا شدم. فقط دو روز استعلاجی رفتم چون واقعاً شلوع است.»

**ممکن است کبسی رعایت کند و باز هم به این ویروس مبتلا شود؟**

این ویروس واقعاً رموز است. کسانی را دیده‌ام که هفت ماه از خانه بیرون نیامده‌اند اما باز مبتلا شده‌اند. به هر حال کسی که رابط بوده و از بیرون خرید می‌کرده ویروس را به خانه آورده. سالمندان خیلی باید مراقب باشند و کسانی که بیماری زمینهای، دیابت یا چاقی دارند.

مقابل یکی از اتاق‌ها پسر جوانی ایستاده یک ماسک آبی رنگ زده و دیگر هیچ. مادرش با دستگاه ونتیلاتور نفس می‌کشد.

**شما هم که این طوری مبتلا می‌شوید؟**

می‌دانم، مطمئناً مبتلا می‌شوم اما دلم نمی‌آید. مادرم است شما بودی مادرت را رها می‌کردی؟ آدم می‌گوید به درک هر اتفاقی می‌خواهد بیفتد، بیفتد. خودش را می‌چسباند به دیوار و چشمانش پر از اشک می‌شود. سردی فضا بیشتر توی تنم می‌نشیند. چشمم خیره می‌ماند روی چرخی که پر از دارو است. روی دیوارهای سفید رنگ.

پرستار دیگری از راه می‌رسد: «تعداد مریض‌هایی که این روزها مراجعه می‌کنند خیلی بیشتر شده. مریض‌ها خیلی بدحال ترند. سن ابتلا پایین آمده. قبلاً بیشتر مریض‌ها ما بالای ۵۰ سال بودند اما الان بیماران زیر ۵۰ سال تعدادشان خیلی زیاد شده. تعداد شیفت‌ها و حجم کارمان هم بیشتر شده. این تعداد مریض رسیدگی بیشتری لازم دارد. از آن طرف با وسایل پیشگیری از بیماری کار کردن سخت‌تر است. همین که سن ابتلا پایین می‌آید استرس ما هم بیشتر می‌شود. خانواده‌ها هم در این شرایط بیشتر به بیمارستان مراجعه می‌کنند و استرس اضافه شدن به بیماران هم به ما فشار بیشتری می‌آورد. واقعاً پایین آمدن سن ابتلا از نظر روحی و روانی روی همه ما تأثیر گذاشته.»

می‌پرسم آیا قوانین ورود همراه بیماران کرونا تغییر کرده؟ چرا در همین بخش آی‌سی‌وی هم همراه بیمار بدون کمترین تجهیزات بیماراش را همراهی می‌کنند؟ می‌گوید: «رویکرد کلی بیمارستان در نپذیرفتن همراه بیمار تغییر نکرده اما اصرار خود همراه‌هاست که دائم در حال رفت و آمدند و هیچ‌کدام هم به توصیه‌ها توجه نمی‌کنند حتی برخی اوقات نگاهی هم نمی‌تواند آنها را از بخش دور کند وگرنه قانون هنوز همان است. ما دائم توصیه می‌کنیم، مراجعه نکنند اما می‌روند، می‌آیند تا این که بالاخره می‌مانند.

**از یک همراه در این بخش کاری هم برمی‌آید؟**

چون سن ابتلا پایین آمده بیمار خیلی اوقات به لحاظ روانی به همراهی که مایه دلگرمی‌اش باشد، نیاز دارد. اما مشکل این است که خود همراه مبتلا می‌شود. البته در آی‌سی‌وی کاری از آنها بر نمی‌آید، اینجا رسیدگی کامل به بیماران انجام می‌شود.

## {اجتماعی}

# مرگ در می‌زند

اکثراً که ونتیلاتور دارند و بیمارانی هم که هوشیارند و نیاز به غذا خوردن و کمک دارند، همکاران کمک بهیارمان هستند و نیازی به حضور همراه نیست.

دوباره به دستگاه ونتیلاتور و بیمارانی که گویی زیر این دستگاه بیهوش‌اند نگاهی می‌اندازم و از خانم پرستار می‌پرسم استفاده از این دستگاه همان قدر که می‌گویند دردناک است؟ او می‌گوید: «واقعاً دردناک است. فکر کنید یک لوله با ضخامت خیلی زیاد که انتهای آن لوله دوباره یک بالون قرار دارد که توی نای فرد است و

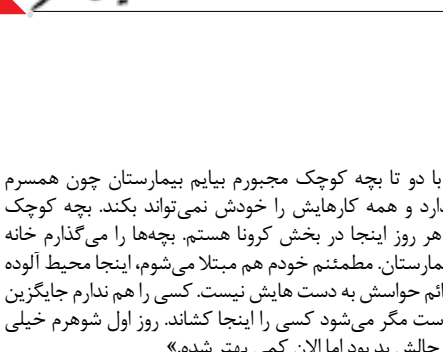


فشار وارد می‌کند. معمولاً به مریض‌ها داروی آرامبخش می‌دهیم که بخوابند و این درد را حس نکنند در کل پرسوه دردناکی است.» همان طور که توصیه شده چند دقیقه‌ای در یک محوطه باز نفسی تازه می‌کنم. لباس‌های ایزوله و لباس‌های خیس عرق است. با این وضع تصور دشواری‌های کار بخش درمان در طول این ماه‌ها برایم سخت است. به بخش دیگری می‌روم. بخشی که بیماران کمتر بدحال مبتلا به کرونا در آن بستری هستند. این قسمت قبلاً بخش ازتوپدی بوده اما این روزها به بیماران کرونایی اختصاص پیدا کرده است. بیمارستان واقعاً تخت خالی ندارد.

در این بخش بیشتر بیماران همراه دارند. صدای بلند گریه، اولین چیزی است که نظرم را جلب می‌کند. زنی پریشان احوال مقابل یکی از اتاق‌ها ایستاده و با صدای بلند گریه می‌کند. در بخش ویژه کرونا حتی ماسک هم روی صورت ندارد: «مادرم، مادرم دارد می‌میرد.»

می‌گویم چرا مادرم می‌میرد؟ این طوری خودت هم مبتلا می‌شوی؟ همان‌طور با گریه جواب می‌دهد: «برایم مهم نیست. من مادرم برایم مهم است. پریشب آوردیم سی تی اسکن گرفتند گفتند ببر خانه خوب می‌شود. اما از دیروز پرپر می‌زند. نفسش بالا نمی‌آید. می‌گویند تخت خالی آی‌سی‌وی نداریم. کاری نمی‌کنند. من چکار کنم، تو بگو من چکار کنم! من برای مادرم چه کنم؟ خدا کمک کند.» به چهره پر از رنج زن نگاهی می‌کنم؛ دختری که در انتظار تختی خالی برای مادرش مستاصل مانده. شاید معجزه‌های شود. شاید… نمی‌دانم چه جوابی بدهم. حتی دلم نمی‌آید به چهره پیر و فرسوده مادرش روی تخت نگاه کنم.

راهنمایم می‌گوید: «چه کنیم تخت خالی آی سی یو نیست. ما حال این زن را می‌فهمیم اما مادرش ۸۰ سال سن دارد. تخت خالی را مجبوریم بدهیم به جوان ۲۴ ساله تا مادر ایشان.» یکی مأمور اداره پست و دیگری مأمور اداره گاز است و هر دو در یک اتاق بستری‌اند. آن که مأمور پست است می‌گوید خانم ما کرونا نگیریم، چه کسی بگیرد؟ ظرف یک یاز مصرف ناهارش را کنار می‌زند و ماسک را می‌کشد روی صورتش: «دائم توی کوچه و خیابانیم، معلوم بود این بلا سرمان می‌آید.» چند روزی از بستری شدنش می‌گذرد امیدوار است زودتر مرخص شود. بیماری که مأمور اداره گاز است چندان حال و روز خوبی ندارد ۳۸ ساله است همسرش تعریف می‌کند: «چهار روز است بستری شده. مسئولان برای این بنده دخاها که دائم با مردم در تماسند فکری نکرده‌اند. چرا برای کارنده‌هایشان فکری نمی‌کنند؟ من به همسرم می‌گفتم ماسک بزنی می‌گفت می‌روم در خانه‌ها کنتور بخرانم، ماسک را می‌ببینم در را باز نمی‌کنند. نباید برای این‌ها فکری می‌کردند؟ شوهر من تنها کسی هم نیست که توی اداره گاز کرونا گرفته، خیلی‌ها مبتلا شدند.



متأسفانه من الان با دو تا بچه کوچک مجبورم بیایم بیمارستان چون همسرم دستش معلولیت دارد و همه کارهایش را خودش نمی‌تواند بکند. بچه کوچک شیرخواره دارم اما هر روز اینجا در بخش کرونا هستم. بچه‌ها را می‌گذارم خانه خواهرم و می‌آیم بیمارستان. مطمئناً خودم هم مبتلا می‌شوم، اینجا محیط آلوده است. بالاخره آدم دائم حواسش به دست هایش نیست. کسی را هم ندارم جایگزین کنم. محیط آلوده است مگر می‌شود کسی را اینجا کشاند. روز اول شوهرم خیلی حالش بد بود اما الان کمی بهتر شده.»

به راهروی بخش می‌آیم؛ زن آهسته درددل می‌کند: «راستش فشاری که روی ما هست بیشتر از بیمار است. بیمار که روی تخت بیمارستان افتاده و درمان می‌شود. همراه بدبخت‌تر است. من خودم آلوده‌ام توی همین مسیر بیمارستان تا خانه هم مجبورم با متریو یا تاکسی بروم و برگردم. لباسم آلوده است، باید به اینجا رسیدگی کنند.»

در ایستگاه پرستاری جمع شده‌اند اما هر کدام به دیگری می‌گویند حرف بزنند. یکی‌شان می‌گوید ای خانم مگر فایده هم دارد؟ از این حرف‌ها که زیاد زده‌ایم. می‌گویم این بار هم بگوییید شاید این بار کسی حرف دل‌تان را شنید.

خانم پرستار راضی می‌شود صحبت کند: «تحت فشار روحی شدید هستیم. نه فقط خودمان که این فشار روحی را به خانواده هم انتقال می‌دهیم. من حدود شش ماه است خانواده‌ام را که شهرستان زندگی می‌کنند ندیده‌ام. فشار کاری زیاد است و مرخصی هم نمی‌دهند. یک بار درگیر کرونا شدم و سه هفته بدحال بودم، به همسرم هم انتقال دادم. از مردم می‌خواهیم پروتکل‌های بهداشتی را رعایت کنند. این روزها بیماری بیشتر شده. توی پیک اول، بخش ما گرفتار نبود. پیک دوم از اواخر خرداد ماه شروع شد. الان پیک سوم شروع شده و وضع خراب است. قبل از تاسوعا و عاشورا ورود مریض‌ها کم شد اما بعد یک مرتبه ورودی‌ها دوباره زیاد شد. باورت نمی‌شود چقدر افسرده شده‌ایم و بی‌دلیل گریه می‌کنیم. شیفت‌های ۲۴ساعته و ۱۲

ساعته آدم را خسته می‌کند. از یک جایی به بعد دیگر واقعاً می‌بری.»

پرستار دیگری با بغض حرف می‌زند: «لان هشت ماه است درگیر کرونا هستیم. متأسفانه روزبه‌روز تعداد مریض‌ها بیشتر می‌شود. خستگی پرسنل بیشتر شده. همه دچار افسردگی شده‌اند. مسئولان حتی به لحاظ مالی به فکر پرسنل نیستند دست‌کم مردم رعایت کنند تا لاقل کمی حجم کار ما کمتر شود. امیدواریم این بیماری زودتر ریشه کن شود اما تا آن موقع جز رعایت کردن کار دیگری نمی‌شود کرد.»

مردی که بهیار است و لباس ایزوله به تن دارد، بیماران بدحال مبتلا را جابه‌جا می‌کند، غذا دهانشان می‌گذارد و بیشترین مرآوده را با بیماران دارد. خودش یک بار مبتلا شده و همسر و فرزندش هم مبتلا شده‌اند: «واقعاً پوست‌مان کنده شده. نمی‌دانم روزی چند بار بیماران کرونایی را جابه‌جا می‌کنم از دستم در رفته. ۲۰ سال است جزو کادر درمان هستم اما چنین روزهایی را هیچ وقت تجربه نکرده بودم. ما از برج ۱۲ توی جریان کووید۱۹ هستیم. واقعاً خسته شدیم. تمام انرژی‌مان را سر کار برای مریض می‌گذاریم و خستگی‌مان را می‌بریم خانه. ما باید با این همه سختی حمایت شویم. من ۲۰ سال است کار می‌کنم اما قراردادی هستم.» درد دل‌های کادر درمان پایان ندارد؛ سختی‌ها و فشار کار دمار از روزگارشان درآورد. بارها تأکید می‌کنند که به همه بگو ما افسرده شده‌ایم و دیگر از نظر روحی توانی برایمان نمانده. به مردم بگو کمی رعایت کنند. یکی از همراهان که مادر ۶۲ ساله‌اش در همین بخش بستری است با ماسک نصفه نیمه‌ای که روی صورت کشیده می‌گوید هشت روز گذشته را در بیمارستان گذرانده و دیگر تاب و توانی برایش نمانده است: «واقعاً خسته‌م خسته. تمام پشت گوشم اگرم‌ا شده. مادرم تقریباً بهتر است. باور کنید مامان به خاطر سکت‌های که چند ماه پیش داشت چهار ماه کامل توی خانه قرنطینه بود. نمی‌دانم چطور مبتلا شد؛ شاید فیزיותרاپش که خانه می‌آمد. به هر حال الان درگیریم. خدا را شکر خیلی هم خوب رسیدگی کردند، اما پرستارها واقعاً خسته‌اند. نیرو کم است و از ما کمک می‌گیرند. ما هم علم و اطلاعاتی نداریم. اما با همیاری و کمک هم می‌گذاریم. به من این روزها واقعاً سخت گذشت همسر و دو بچه دارم اما شبانه روز اینجا هستم. چند ساعتی به خانه می‌روم دوش می‌گیرم، لباس عوض می‌کنم و دوباره برمی‌گردم.»

به فضای باز بیمارستان برمی‌گردم. نور خورشید توی صورت‌م می‌افتد. سر و صورت خیسیم را پاک می‌کنم و به فضای نیمه تاریک اتاق آی‌سی‌وی فکر می‌کنم. به نفس‌های به‌شماره افتاده، به ونتیلاتور و همه آنچه ماهلست زندگی متفاوتی برآیمان ساخته. به کرونا که از تنهایی، درد و نفس کشیدن و مرگ کم مفهومی جدید ساخته است.

تاریخ انتشار آگهی: ۱۳۹۹/۰۷/۲۳

# آگهی دعوت مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده (نوبت دوم)

با توجه به عدم حصول حد نصاب قانونی مجمع عادی بطور فوق العاده نوبت اول، جلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده نوبت دوم شرکت تعاونی مصرف فرهنگیان بخش لشت نشاء به شماره ثبت ۱۴۴۹ راس ساعت ۱۵ روز دوشنبه مورخ ۱۳۹۹/۰۸/۰۵ در محل لشت نشاء خیابان دکتر شریعتی دبیرستان سمیه برگزار می گردد. لذا از کلیه اعضاء دعوت می شود راس ساعت مقرر در محل مذکور حضور به هم رسانید و یا و کیل/ نماینده خود را کتباً معرفی نمایید. ضمناً به اطلاع می رساند که به موجب ماده ۱۹ آئین نامه نحوه تشکیل مجامع عمومی؛تعداد آراء وکالتی هر عضو حداکثر۳ رأی و هر شخص غیرعضوتنها یک رأی خواهد بود.و اعضای متقاضی اعطای نمایندگی،می بایست به‌همراه نماینده خود حداکثر تا تاریخ ۱۳۹۹/۰۷/۳۰ در محل دفتر شرکت تعاونی حاضر تا پس از احراز هویت و تأیید وکالت، برگه ورود به مجمع را دریافت دارند.

داوطلبین عضویت در سمتهای هیئت مدیره و بازرسی باید واجد شرایط زیر باشند:

۱- تابعیت جمهوری اسلامی ایران

- ایمان و تعهد عملی به اسلام (در تعاونیهای متشکل از اقلیتهای دینی شناخته شده در قانون اساسی تعهد عملی به دین خود دارا بودن اطلاعات یا تجربه لازم برای انجام وظایف متناسب با آن تعاونی
- عدم ممنوعیت قانونی و حجر
- عدم عضویت در گروه های محارب و عدم ارتکاب جرائم بر ضد امنیت و جعل اسناد
- عدم سابقه محکومیت ارتشاء اختلاس، کلاهبرداری، خیانت در امانت، تدلیس، تصرف غیرقانونی در اموال دولتی، ورشکستگی به تقصیر

دستور جلسه :

- استماع گزارش کتبی هیئت مدیره و بازرس در مورد عملکرد و تغییرات سرمایه و اعضا
- طرح و تصویب صورتهای مالی سال ۱۳۹۸
- طرح و تصویب بودجه پیشنهادی برای سال مالی ۱۳۹۹
- انتخاب اعضای اصلی و علی البدل هیئت مدیره بعلت اتمام مهلت قانونی
- انتخاب بازرسان اصلی و علی البدل بعلت اتمام مهلت قانونی
- تعیین روزنامه جهت درج آگهی های قانونی شرکت
- تعیین خط مشی و برنامه آینده شرکت

داوطلبین تصدی سمتهای هیئت مدیره و بازرسی به موجب ماده ۲ دستورالعمل موظفند حداکثر ظرف یک هفته از انتشار آگهی دعوت فرم داوطلبی را تکمیل و تحویل دفتر تعاونی نمایند.

### امضای هیئت مدیره شرکت تعاونی

### مقام دعوت کننده: رییس هیات مدیره